

یادداشت

ایران؛ در میانه دعوای داخلی و فشار جهانی

میناماموبردی

یکی از ویژگی‌های سیاست در ایران معاصر، پیوند عمیق سیاست خارجی با دعواهای جناحی داخلی است. هر توافق یا شکستی در مذاکرات، از برجام گرفته تا پرونده‌های اخیر هسته‌ای، بلافاصله در زمین رقابت داخلی ترجمه می‌شود. جناح‌های مختلف به جای اینکه آن را در چارچوب منافع ملی تحلیل کنند، از آن به‌عنوان ابزار مشروعیت‌سازی یا تخریب رقیب استفاده می‌کنند.

این روند یک پیامد کلیدی دارد: فروکاست سیاست خارجی به منازعه داخلی، اعتماد عمومی را درباره هرگونه توافق یا مذاکره تضعیف می‌کند. وقتی شهروندان می‌بینند که یک روز توافق «فتح‌الفتح» معرفی می‌شود و روز بعد همان توافق «خسارت محض» برداشت‌شان این است که حقیقتی در کار نیست و همه چیز بازی قدرت است. نمونه ملموس این پدیده، تجربه برجام است. در سال ۱۳۹۴ رسانه‌های رسمی و بسیاری از نخبگان سیاسی، آن را کلید گشایش اقتصادی و نماد عقلانیت معرفی کردند. اما با تغییر دولت و تغییر ائتلاف‌های سیاسی، همان توافق به نماد «ساده‌لوحی» و «امتیازدادن» بدل شد. جامعه که بار اصلی تحریم‌ها و تورم را به دوش می‌کشد، دراین‌میان دچار سردرگمی شد؛ بالاخره این توافق مفید بود یا مضر؟ آیا سیاست خارجی برای رفاه مردم طراحی می‌شود یا برای پیروزی جناح‌ها در انتخابات؟

یکی از پیامدهای این وضعیت، بی‌ثباتی تصمیم‌گیری در بزنگاه‌های حساس سیاسی است. وقتی هر توافق یا شکست بلافاصله به یک جنگ جناحی و مقصرسازی فردی تبدیل می‌شود، امکان تحلیل دقیق سیاست‌ها از بین می‌رود. ایرادات و نقاط ضعف یک تصمیم، دیگر به‌عنوان موضوع بحث کارشناسی و اصلاح ساختاری بررسی نمی‌شوند؛ بلکه صرفا به ابزار تخریب سیاسی رقیب بدل می‌شوند. این رفتار جناحی، جامعه را در وضعیتی چندگانه و سردرگم نگه می‌دارد: مردم، نخبگان و مسئولان نمی‌توانند از تجارب گذشته درس بگیرند و حتی کارشناسان نیز مجبورند تحلیل خود را در چارچوب رقابت‌های سیاسی ارائه دهند تا مورد حمله جناح‌ها قرار نگیرند. به عبارت دیگر، سیاست خارجی و تصمیمات کلان به جای اینکه عرصه‌ای برای حل مشکلات ملی باشد، به میدان جنگ میان احزاب تبدیل شده است.

این وضعیت باعث شکل‌گیری شکاف روایتی و بحران اعتماد می‌شود؛ رسانه‌ها روایت‌های متناقض ارائه می‌دهند، تجربه زیسته مردم (تورم، کاهش قدرت خرید، بحران‌های اجتماعی) با روایت رسمی هماهنگ نیست و در نهایت، نه تصمیم‌گیری درست در سیاست خارجی ممکن می‌شود و نه اعتماد عمومی به نهادهای دولتی. ادامه این چرخه تکراری، نه‌تنها قدرت چانه‌زنی ایران در سطح بین‌المللی را تضعیف می‌کند، بلکه جامعه را در سردرگمی دائمی و خستگی سیاسی فرو می‌برد؛ وضعیتی که پیامدهای آن از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای سال‌ها ادامه خواهد داشت.

رقابت جناحی بر سر دیپلماسی همچنین قدرت چانه‌زنی ایران را در سطح بین‌المللی تضعیف می‌کند. چرا؟ چون طرف‌های مقابل می‌دانند هر توافقی در ایران عمر کوتاهی دارد و ممکن است با تغییر دولت به‌کلی زیر سؤال برود. درواقع بی‌ثباتی در روایت‌های داخلی، بی‌اعتمادی خارجی را هم تقویت می‌کند.

مسئله اصلی این است: آیا می‌توان دیپلماسی را از رقابت جناحی جدا کرد؟ شاید راه‌حل کوتاه‌مدت نباشد، اما در بلندمدت تنها راه، نهادینه‌کردن سیاست خارجی به‌عنوان عرصه منافع ملی مشترک است؛ عرصه‌ای که جناح‌ها درباره تاکتیک‌های آن اختلاف داشته باشند، اما بر سر اصول، روایت واحدی بسازند.

موتور برق‌های گازسوز، تیر خلاصی بر پیکره نامتوازن سبد انرژی کشور؟

امین ابدالی

کارشناس تحلیل حوزه انرژی

مدتی است که در پی قطعی برق، شاهد اوج‌گیری استفاده از موتوربرق‌های گازسوز در سطح کشور هستیم، این امر با توجه به ناترازی ۲۵ هزار مگاواتی برق در یک مصرف و امکان دسترسی آسان به گاز طبیعی، در آینده‌ای نزدیک تشدید نیز خواهد شد. هم‌اکنون تقریباً ۱۰ درصد از شهرها و ۹۸ درصد از روستاها از نعمت گاز طبیعی به‌ر‌خوردارند که با توجه به اطمینان از پایداری دسترسی به گاز طبیعی، ظرفیت بالقوه‌ای در کشور جهت استفاده از این دسته از موتور برق‌ها ایجاد شده و بیم آن می‌رود به‌زودی شاهد استفاده چشمگیر از موتوربرق‌های گازسوز به‌ویژه در مناطق کم‌برخوردار و دارای قطعی‌های بالای برق باشیم.

هم‌اکنون حدود ۳۳ درصد از برق تولیدی کشور در بخش خانگی مصرف می‌شود که چنانچه سهم ۱۰ درصدی بخش تجاری نیز به آن اضافه شود، ۴۳ درصد از برق تولیدی کشور در بخش‌های خانگی و تجاری مصرف می‌شود، این در حالی است که تنها مصرف برق بخش خانگی در ساعات اوج بار تابستان به ۵۰ درصد برق تولیدی کشور نیز می‌رسد. اطلاعات موجود در این بخش نشان می‌دهد ۲۵ هزار مگاوات در کشور کسری برق داریم که افزون بر ۱۰ هزار مگاوات این سهم بخش‌های خانگی و تجاری است. هر دستگه موتور برق گازسوز ۱۰۰۰ کیلووات در حالت تمام‌پا ۳۷ مترکعب بر ساعت گاز مصرف می‌کند، محاسبات نشان می‌دهد چنانچه تنها یک‌سوم از مشترکان برق خانگی و تجاری کشور که مصرفشان بالغ بر ۱۷ هزار مگاوات است، بخوانند این کسری برق را از طریق موتوربرق‌های گازسوز تأمین کنند، باید روزانه ۱۰۵ میلیون مترمکعب گاز بیشتری مصرف کنند که این میزان علاوه بر مصرف گاز این دسته از مصرف‌کنندگان در بخش‌های گرمایشی و پخت‌وپز است. به عبارتی دیگر سهم گاز طبیعی که هم‌اکنون در سبد مصرفی انرژی کشور ۷۲ درصد است، یکباره به بالای ۸۰ درصد می‌رسد.

از دیگر معایب استفاده از این دسته از موتوربرق‌ها می‌توان به عدم ریدیانی دقیق آنها در زنجیره مصرف و رشد قارچ‌گونه آنها در بین استخراج‌کنندگان رزمراز اشاره کرد. برآوردها حاکی است که هزینه استخراج هر بیت‌کوین در ایران تقریباً هزار دلار است که با توجه به قیمت جهانی بالغ بر ۱۱۰ هزار دلاری هر بیت‌کوین (در زمان نگارش این تحلیل) تمایل به استفاده از این موتوربرق‌ها (در صورت عدم منع قانونی آن) افزایش یافته و در آینده‌ای نزدیک شبکه انتقال و توزیع گاز کشور را دچار اختلالات گسترده کند.

شاید در نگاه نخست موتوربرق‌های گازسوز به رفع ناترازی‌ها در تولید برق کمک و نقشی مسکن‌گونه ایفا کند، اما نمتنها نگاه‌ها را از ارتقای راندمان نیروگاه‌های موجود و تأسیس نیروگاه‌های با راندمان بالا به حاشیه‌خواه برد، بلکه تیر خلاصی است بر پیکره نامتوازن سبد انرژی کشور، سهمی بالا از وابستگی به گاز طبیعی که دلیل آن هرچه باشد، دست‌کم در بحث پدافند غیرعامل با سؤال‌های متعددی روبروست.

وقتی اندکی کیارستمی، مقداری اصغر فرهادی و مقداری فیلم هندی در ساخته تازه سعید روستایی در قالب یک ملودرام ترکیب می‌شوند که تا مرز تازدی پیش می‌رود، حاصلش می‌شود فیلم زن و بچه که تا اکنون بهترین اثر سازنده‌اش است. هم طرفداران سفت و سختی دارد و هم مخالفانی با شدت درجات متفاوت.
حدود یک‌سوم نخست فیلم به معرفی شخصیت‌ها، ارتباط‌شان با یکدیگر و توصیف موقعیت طبقاتی دو خانواده اصلی می‌گذرد و ما همچنان منتظر آغاز داستانیم تا جدی که قید ورود به داستان را می‌زنیم و می‌گذاریم به حساب فیلمی بی‌داستان و موقعیت‌محور. این شیوه طولانی‌شدن مقدمه یا پیش‌داستان را در ساخته‌های اصغر فرهادی به‌ویژه جدایی نادر از سیمین دیده‌ایم که حدود ۳۰ دقیقه طول می‌کشد و البته فرهادی در طول داستان از همه بذره‌ای کاشته‌شده در مقدمه، بهره‌برداری می‌کند. اما ۶۰ دقیقه مقدمه در زن و بچه واقعا زیادی و غیرضروری است. نظریه‌پردازان و فیلم‌نامه‌شناسان کلاسیک حداکثر زمان مقدمه را ۱۰ تا ۱۵ دقیقه می‌دانند تا مخاطب با شخصیت‌های اصلی آشنا شود و دریابد موضوع چیست.

از نظر شیوه پرداخت، در این مقدمه طولانی هم چیزی که بیشتر از هر چیز دیگری حس می‌شود، سایه عباس کیارستمی و امیر نادری –به‌وضوح در مسافر و ساز دهنی- و حتی شاپور قربب در فیلم نیمه‌بلند حسنی، از محصولات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. تلاش و بی‌قراری کودکان برای اثبات وجود و عبور از خط قرمزهای ساخته خانواده و جامعه. شخصیت اصلی در این مقدمه یک‌ساعته، علیار، نوجوانی است فرزند طلاق که با مادر و خواهر کوچک‌ترش با سرپرستی مادرش مهناز و مادرپرگزش زندگی متوسطی را از سر می‌گذراند. بی‌قرار، شیطان و پرتوقع و حتی کمی زیاده‌طلب که همه را خسته کرده است. احتمالا سعید روستایی از تجربه‌های زیسته خود در کودکی بهره گرفته است. اینجاست که فیلم تبدیل به تریون یا به تعبیر قدیمی‌اش منبری می‌شود درباره نقش پدر و مادر و معلم و مدیر و ناظم مدرسه که به دلیل رفتارهای نادرست‌شان تأثیر شگرفی بر شخصیت بچه‌ها دارند. تا روابط غلط اجتماعی و نابرابری‌های طبقاتی. این همان شیوه‌های است که کیارستمی هم از آغاز کارش در فیلم‌سازی و خلق تعداد قابل توجهی فیلم تعلیمی به کار برده، با دیدگاهی آزادمنشانه در زمینه آموزش و پرورش. داستان اصلی همان‌طور که اشاره شد، پس از یک ساعت از



نگاهی دیگر به «زن و بچه»

مادر برام قصه بگو...



احمدطالبی نژاد

لایه‌لای انبوه داستانک‌ها و بیانه‌ها سر برمی‌آورد. مرگ دردناک علیار نخستین نقطه‌عطف داستان است؛ مرگی مشکوک و چندوجهی و در نهایت تلخ که مادرش مهناز (پریناز ایزدیار) را در گردابی روانی می‌اندازد و این بیوه جوان عاشق را که در آستانه زندگی تازه‌ای قرار گرفته، در بهت و ناباوری و تا آستانه از پا درآمدن فرو می‌برد و البته در پایان تولد یک علیار دیگر –محصول عشق/ خیانت خواهرش مهری و حمید نامزد سابق مهناز– نقطه امیدى در روح و روانش نقش می‌بندد. این فصل از نظر غلیان احساس مخاطب عام، تلیفقی است از فرهادی و فیلم هندی؛ جایی که مهناز با آغاز گریه نوزاد، او را در آغوش می‌گیرد و نوازشش می‌کند. گویی علیار جان‌باخته خودش است و در نهایت در کنار هم قرارگرفتن تمامی اعضای خانواده در یک قاب؛ چنان که مهناز در اوج درماندگی بارها آرزویش را داشته. این یک جور پایان خوش مرضی‌الطرفین است؛ هم برای مخاطبان عام که با چشمان نمناک سالن سینما را ترک می‌کنند و هم برای مدیران جامعه که مشتاق پیام‌چپان‌کردن آثار هنری و رسانه‌ها هستند و شاید از آن نوعی تبلیغ فرزندآوری را تعبیر کنند که گویی مهم‌ترین گفتمان جامعه آرمانی آنان شده است. به نظر می‌رسد روستایی دارد خرچ‌رش را از برخی همکاران فعال در سینمای به گفته خودشان «مستقل» جدا می‌کند؛ رویکردی که بارها مورد کتایه محافل خارج از کشور شده است. با هر متر و معیاری این پایان نتیجه سیر طبیعی داستان نیست و می‌شود سایه تحمیل را در آن حس کرد. مثل یک پایان خوش فرمایشی. اما فصل‌های میانی فیلم، هم ضریاهنگ بهتری دارد و هم گیرایی و جذابیت بیشتر برای مخاطبان عام و خاص. اینجاست که هم خود روستایی با توجه به پیشینه‌اش از آثار قبلی و هم شگرد دیگر فرهادی در زمینه زمان‌بندی ساختاری داستان (هر ۱۰ دقیقه یک غافلگیری) خودنمایی می‌کند و پاسخ انتظارات تماشاگران را می‌دهد. به یاد بویایرم روایت‌های مختلف در شیوه و دلایل مرگ علیار که

اثری بی‌روح و سطحی

فرزانه‌متین

در همان قسمت اول با روکردن تمامی بازیگرانش، در جذب تماشاگر موفق عمل کند و میخ‌ش را محکم بگذارد و در بنای همچون فرهاد اصلانی، حسین محجوب، آرتیا حاجیان، حمیدرضا آذرنگ، الهام کردا، فریا متخص، فریا کوثری، سینا مهراد و پردیس احمدیه تا تمامی شخصیت‌ها و نسبت‌های خانوادگی و کاری را نشان دهد، اما در همان پایلوت با شکست سریال مواجه شد. از یاد رفته نه ملودرامی جذاب است و نه درامی پرتعلیق. سریالی که می‌توانست از منظر روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه حرفی برای گفتن داشته باشد، عملاً تبدیل به روایتی شد که درون کاغذرنگی پرزرق‌وبرق پیچیده شده و نگاه‌های نادرستی به مخاطبان تزریق می‌کند؛ اینکه پولدارها همه دروغگو یا فاسد هستند، اهل الک‌ل و قمارند، اگر کسی را هنگام رانندگی زیر بگیرند از صحنه جرم فرار می‌کنند چون مش‌شان پرزور است، می‌توانند سر همه کلاه بگذارند و در مقابل افراد دسته پایین جامعه، نماد معرفت و اخلاق و عرف جیبی ریختن هستند و زیر بار هر حرفی نمی‌روند. این نگاه دوگانه و ساده‌انگارانه نمتها واقعیت اجتماعی را مخدوش می‌کند بلکه به بازتولید کلیشه‌های زیان‌بار می‌انجامد.

خلاقیت و نوآوری از موتیف‌های مهمی بودند که نیک‌نژاد با ابتدا با آن بیگانه بود، بر همین اساس افراد متخصص بر این باورند که نبود خلاقیت باعث شده آثار نمایش خانگی، تقلیدی از آثار ترکی و دست‌چندم آثار فاخر ایرانی شود. در دهه ۶۰ سریال‌هایی ساخته می‌شد که پسر عاشق به دلیل مخالفت خانواده‌اش به مواد رو می‌آورد و معتاد می‌شد، موضوع اصلی از یاد رفته، همان موضوع تکراری است اما امروزه که می‌توان از مشاورین در پروژه‌ها استفاده کرد، سازندگان نمتها کم‌کم نگرفته‌اند بلکه اثری را که می‌توانست از منظر

سرانجام نیز روشن نمی‌شود کدام روایت عامل اصلی مرگ این نوجوان جنون‌زده بوده است. در این بخش برخی مؤلفه‌های ساخته‌های پیشین روستایی را می‌بینم. از جمله استفاده از فضاهای شلوغ و پرجمعیت مدرسه، صحنه قمار بچه‌ها، صحنه گورستان همراه با نماهایی از مهناز؛ یادآور این گفته گهربار جان فرود در پاسخ به یک سینماگر جوان درباره بهترین نماهای یک فیلم که گفت: «بروید از صورت انسان کلوزآپ بگیرید. هیچ تصویری جذاب‌تر و سحرآمیزتر از چهره درشت انسان روی پرده سینما نیست» (نقل به مضمون). و روستایی به این سفارش خیلی خوب عمل کرده است. بار چهره مهناز را در حالت‌های گوناگون می‌بینیم و غرق در حس‌های متفاوتش می‌شویم و چه می‌کند این بازیگر با آن چشمان جادویی‌اش که مملو از ناگفته‌ها و حس‌های درونی است. وقتی در سکانس خواستگاری متوجه نگاه‌های حمید به خواهرش می‌شود، هیچ سخنی ردوبدل نمی‌شود. فقط چشمان مهناز به قول شاعر «به هزار زبان در سخن است» و صدایش که هم خاص است و هم سرشار از حس و عاطفه. این شیوه دیالوگ‌گفتن را در دهه‌های اخیر کمتر در سینما شنیده‌ایم؛ صدایی که مناسب بیان هرگونه حس و حالتی است. شادی، اندوه، فراد و خشم و اعتراض. و بدون این بازیگر، قطعا این فیلم چیزی کم می‌داشت.

دیگر بازیگران هم بهترین بازی‌های‌شان را نمایش داده‌اند. فرشته صدرعرفایی یکی از بهترین مادربزرگ‌های سینما را خلق کرده و حسن پورشیرازی همراه با رشد توانایی‌هایش در چند سال اخیر از جمله در فیلم قسم (محسن تابنده) در زن و بچه هم پدربزرگی متفاوت را از کار درآورده است. امیدوارم این دو در فیلم‌های بعدی‌شان تبدیل به تیپ نشوند. به هر حال زن و بچه بخشی از موفقیتش را مدیون انتخاب درست بازیگران است.

بزرگ‌ترین ویژگی زن و بچه با همه کم‌کاستی‌هایش، گاه تقابل و گاه همسویی سنت و مدرنیته در ایران امروز است؛ کشوری که از انقلاب مشروطه تاکنون تلاش می‌کند به تقابل پایان دهد و راه رشد تعاملی را در پیش گیرد. این دوگانگی، سرزمین ما را به مرز بی‌هویتی کشانده و پیدایش یک علیار دیگر هم نمی‌تواند این روند را متوقف کند. با این حال کلیت زن و بچه به رغم چندارگی داستانی و موضوعی، هماهنگی و هم‌پوشانی ماهرانه‌ای دارد و دست‌کم مخاطبش را گیج و منگ بر جای نمی‌گذارد و این حاصل مهارت‌های سازنده‌اش است.

گزارش

ذخیره‌صندلی برای «خاص»‌ها

آن چیزی که مسئله آموزش عالی و سیستم پذیرش و سنجش ایران است، فقط مربوط به سهمیه‌ها نیست، بلکه به طور مشخص، مرتبط به سرمایه است. تجربه زیسته آدم‌ها در دانشگاه‌ها خیلی واضح نشان می‌دهد که دانشگاه خوب، برای پولدارهاست.

از نظر این پژوهشگر اجتماعی، وضعیت فعلی توزیع سهمیه و بورسیه در دانشگاه‌ها در راستای تثبیت بیشتر سازوکارهای حفظ طبقه مسلط است. «دهه به دهه از ابتدای انقلاب، کنکور سخت‌تر شده و کیفیت آموزش عمومی پایین آمده است، در همین راستا سازوکار حفظ طبقه مسلط سرمایه‌دار رشد کرده است. وضعیت فعلی «سهمیه‌ها» و «بورسیه‌ها» درونی‌سازی این گزاره است که آموزش در پیوند با بنگاه‌های خصوصی جلو برود. هدف اینکه حتی در «دفترچه انتخاب رشته» نام این صنایع و شرکت‌ها آمده، تبیین این مسئله است که آموزش عالی همستگی و پیوند دقیقی با بنگاه‌های مالی خصوصی پیدا کرده است. «بورسیه‌های جدید، نیز در همین راستا بازتولید سرمایه‌داری است: «شرکت‌ها و صنایعی که تولیدگر سرمایه‌اند، افرادی را بوسر می‌کنند که از طریق رقابت در کنکور به واسطه پرداخت هزینه‌های زیاد توانسته‌اند به دانشگاه برسند. در نتیجه خود نیز جزء طبقه دارای سرمایه به شمار می‌روند و در ازای پرداخت مقدار کمی پول، کمک‌های مالیاتی دریافت می‌کنند. سیاست‌گذاران وقتی متوجه شدند که دانشگاه به طور اختصاصی برای طبقه پولدار است به این نتیجه رسیدند که چرا ما از آن پول درنیابیم؟».

سکوت: سیاست وزرای علوم و بهداشت
تلاش‌های «شرق» برای گفت‌وگو با مسئولان وزارت علوم و وزارت بهداشت بی‌نتیجه ماند. مسئولین روابط عمومی وزارت بهداشت به «بی‌اهمیتی» نیاز به عمومی‌سازی مسئله سهمیه‌ها اشاره کردند و از آن طرف، هیچ‌یک از مسئولان وزارت علوم نیز حاضر به گفت‌وگو در این زمینه نشدند. حتی در نشست خبری وزیر علوم به تاریخ ۲۹ شهریورماه، وزیر علوم به پرسش خبرنگاران درباره وضعیت و میزان تخصیص سهمیه‌ها، پاسخی نداد و همه چیز را موقوف به عمومی‌شدن طرحی‌کرد که اخیرا با همکاری وزارت بهداشت تصویب شده و قرار است این سهمیه‌ها را سامان دهد. البته تجربه چند دهه اخیر نشان داده هر بار تصمیمی برای بازسازی ساختار اعطای سهمیه گرفته شده، سهمیه‌های جدیدتری تعریف و وضعیت بدتر شده است.

درمانی که تبدیل به درد شد

در اصل سی‌ام قانون اساسی آمده است: «دولت موظف است وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد». در سال ۱۳۶۹ تعداد دانشجویان در ایران ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر بود، اما در سال ۱۴۰۳ این تعداد به سه میلیون و ۵۰۰ هزار نفر رسید که افزایشی بیش از ۲۰برابری است. در دهه ۰۴،۶۰ درصد از کل جمعیت کشور دانشجو بودند اما اکنون ۳۰۹ درصد از کل جمعیت کشور دانشجو هستند. این آمار نشان‌دهنده «رشد کمی» دانشگاه و دانشجویست، در حالی که با نگاهی به وضعیت دانشگاه‌ها، شاهد نداشتن «رشد کیفی» هم‌زمان با رشد تعداد متقاضیان و دانشجویان هستیم. از سال ۱۳۶۰ دهان در کشور، ۲۰ دانشگاه با استانداردهای سطح یک ایجاد شده‌اند که صدا البته این استانداردها نه در سطح جهانی قابل پذیرش است و نه حتی در سطح خود کشور. به‌جز تعداد انگشت‌شماری از دانشگاه‌های تأسیس شده پس از انقلاب مثل دانشگاه علامه طباطبایی یا دانشگاه صنعتی اصفهان و دانشگاه امیرکبیر، باقی این دانشگاه‌ها، یا دانشگاه‌های نظامی و سیاسی با پذیرش خاص هستند، یا دانشگاه‌هایی که حتی از بدیهیات کیفیت آموزشی برخوردار نیستند. نظام آموزش عالی کشور، در تمام این دهه‌ها به‌جای کار اصلی، یعنی رشد تعداد دانشگاه‌های با کیفیت برای توزیع مناسب آموزش عالی در سطح کشور و منطقی کردن رقابت کنکور، تصمیم گرفته تعداد «سهمیه‌ها» را افزایش دهد تا بتواند بر این مسئله نیز قاب قشرده کنکور در اصل بر سر چند دانشگاه بیشتر نیست، سروش بگذارد؛ سروشی که حالا خود با بحران درونی آموزش عالی یکی شده و نیاز به سروش دیگری دارد.